

جانانان

مرغ دریایی

ریچارد باخ

مترجم: نازنین قره گوزلو

سرشناسه: باخ، ریچارد، ۱۹۳۶ - م. Bach, Richard
 عنوان و نام پدیدآور: جاناتان مرغ دریایی / ریچارد باخ؛ مترجم نازنین قره‌گوزلو.
 مشخصات نشر: قم: نگاه آشنا، ۱۴۰۰.
 مشخصات ظاهری: ۷۲ ص.
 شابک: 978-622-7701-16-6
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 یادداشت: عنوان اصلی: Jonathan Livingston Seagull.
 موضوع: داستان‌های آمریکایی -- قرن ۲۰ م.
 موضوع: American fiction -- 20th century
 شناسه افزوده: قره‌گوزلو، نازنین، ۱۳۶۳ - مترجم
 رده بندی کنگره: PS۳۵۵۳ رده بندی دیویی: ۵۴/۸۱۳
 شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۳۵۵۱۰

جاناتان مرغ دریایی

نویسنده: ریچارد باخ

مترجم: نازنین قره‌گوزلو

صفحه آرای: زرین گراف

ناشر: نگاه آشنا

ناظر چاپ: علی فرمانی

نوبت چاپ: اول / ۱۴۰۰

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: احسان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۷۰۱-۱۶-۶



قم، بلوار سمیه، سمیه ۲۶، پلاک ۱۹

۰۲۵-۳۷۸۳۹۸۳۶

۰۲۵-۳۷۸۳۹۸۳۷

۰۲۵-۳۷۷۳۴۹۳۹

۰۹۱۲۱۵۱۰۴۸۴ همراه

کلیه حقوق این اثر ترجمه، متعلق به
 «انتشارات نگاه آشنا» می‌باشد و
 هرگونه خرید و فروش با مترجم و یا
 کپی از متن کتاب غیرقانونی بوده و
 قطعاً پیگرد قانونی خواهد داشت.

معرفی جاناتان مرغ دریایی

کتاب جاناتان مرغ دریایی یک رمان کوتاه، معنادار و جذاب است که ریچارد باخ، خلبان و نویسنده‌ی آمریکایی، آن را در سال ۱۹۷۰ نوشته است. در ابتدای کتاب آمده است:

پیشکش به جاناتان مرغ دریایی راستین که درون همگی مان می‌جوشید.

این کتاب در مورد جاناتان لیوینگستون، یک مرغ دریایی است که نمی‌خواهد مانند هزاران مرغ دریایی دیگر عمرش را صرف خوردن و خوابیدن کند. جانتان تلاش می‌کند که پرواز را کاملاً حرفه‌ای یاد بگیرد و همین موضوع باعث می‌شود از دیگران جداشده و به‌تنهایی در خلوت خود تمرین پرواز کند.

دیری نمی‌گذرد که او متوجه می‌شود دیگران به طرز عجیبی به او نگاه می‌کنند و نمی‌توانند تلاش‌هایش را برای یادگیری پرواز درک کنند. حتی پدر

۶ / جاناتان مرغ دریایی

مادر جاناتان نیز از اینکه او دائماً تمرین می‌کند و غذا نمی‌خورد و به‌شدت لاغر شده می‌ترسند و نگران او می‌شوند. آن‌ها از جاناتان می‌خواهند که خودش را هم‌رنگ جماعت کند و مثل بقیه زندگی کند؛ اما هدف جاناتان بزرگ‌تر از این حرف‌ها است. از رو به مادرش می‌گوید:

«مامان من از این که یه مشت پر استخون باشم نمی‌ترسم. فقط می‌خوام بدونم تو هوا چه کارایی می‌تونم کنم و چه کارایی از توانم خارجه، فقط همین. به‌جز این دیگه هیچی نمی‌خوام.»

جاناتان هرروز با شوق بیشتر تمرین کرده و انواع تکنیک‌های پرواز را کشف می‌کرد. یک روز ارشد گله او را به شورا جایی که مرغان برای گرفتن تصمیمات مهم جمع می‌شدند فراخواند و به او گفت:

جاناتان لیوینگستون، یک روز می‌فهمی بی‌مسئولیتی عاقبت خوشی نداره. زندگی قابل‌درک نیست و ماهم چیزی ازش نمی‌دونیم. فقط اینو می‌دونیم که به دنیا اومدیم که شکممون رو سیر کنیم و تا جایی که می‌تونیم زنده بمونیم. و به‌این‌ترتیب جاناتان مرغ دریایی از گله طرد می‌شود.

جاناتان مرغ دریایی یک رمان کوتاه، پرمغز، سرشار از امید و مناسب برای همه افراد است که شما نیز می‌بایست حتماً آن را مطالعه کنید!

بدون شک داستان جاناتان الهام‌بخش همه آدم‌هایی است که به نحوی متفاوت هستند و جامعه به همین دلیل متفاوت بودن حاضر نیست آن‌ها را بپذیرد. این کتاب الهام‌بخش آدم‌های طردشده‌ای است که به دنبال هدف‌هایی رفته‌اند که دیگران نتوانستند آن را درک کنند. الهام‌بخش آدم‌هایی است که به مسئله زندگی فکر می‌کنند و می‌خواهند معنایی برای آن پیدا کنند.

جاناتان مرغ دریایی / ۷

الهام بخش آدم‌هایی است که از انگشت‌نما شدن ترسی ندارند و به هر طریقی هدف والای خود را دنبال می‌کنند.

در این رمان با مرغ دریایی‌ای روبه‌رو هستیم که حاضر نیست تحقیر دیگران را بپذیرد و به همین دلیل عصیانگر می‌شود؛ و از کرده‌اش احساس پشیمانی نمی‌کند.

کتاب یک جنبه عرفانی نیز دارد که برای این که داستان کتاب فاش نشود به آن اشاره‌ای نمی‌کنیم. شک نکنید که این کتاب را حتماً می‌بایست مطالعه کنید و آن قدر مجذوبش می‌شوید که همواره در گوشه‌ای از ذهن شما ماندگار خواهد شد.

دنیای پر از پرواز باخ

ریچارد باخ آدم عجیبی است؛ او به دلیل تجربه‌های عجیب و غریبی که داشته در کتاب‌هایش حرف‌های متفاوت و غریبی می‌زند و به همین دلیل حرف‌هایش بر دل می‌نشینند. صرف‌نظر از بعضی کتاب‌های باخ، او معمولاً به نکات خوب و مهمی اشاره می‌کند. نکاتی که باید آن‌ها را خواند و بعد از چند ماه یا حتی چند سال دوباره سراغشان رفت و از نو مشغول خواندنشان شد تا ببینیم که آیا بعد از گذشت چند سال درک ما نسبت به زندگی تغییر کرده یا نه؟ به‌راستی این همه نکته درست و زیبا از کجا در کتاب‌های او نشأت گرفته؟

ریچارد باخ خودش اهل پرواز است. هواپیمای شخصی دارد و خلبان است. حتی گاهی با چند دلار مسافرهایی را برای سفرهای کوتاه به فراز آسمان می‌برد. عشقش پرواز است و نوشتن برایش عجیب است؛ مثلاً در مقدمه‌ی کتاب «پندار» می‌گوید: «اصلاً دوست ندارم بنویسم و از نوشتن لذتی نمی‌برم. اگر در تاریکی بتوانم ایده‌هایم را نادیده بگیرم و از باز شدن ذهنم به سمتشان جلوگیری کنم، بدون شک هرگز دست‌به‌قلم نمی‌شوم؛ اما گاهی، انفجار مهیب دینامیتی از شیشه و آجر و تراشه‌های معلق پشت دیوار ذهنم رخ می‌دهد و شخصی که با احتیاط از روی خرده‌شیشه‌ها عبور می‌کند، گلوی مرا

جاناتان مرغ دریایی / ۹

به چنگ می‌آورد و به نرمی می‌گوید: تا وقتی مرا با واژه بر کاغذ نیاوری، اجازه نمی‌دهم بروی»

و چه خوب که باخ مشغول به این نوشتن‌های سخت می‌شود چون از تجربه‌های متفاوتی که کمتر کسی طعم آن‌ها را چشیده حرف می‌زند؛ مثلاً در کتاب «پندار» آن قدر راحت و صمیمی از دنیای پرواز و اتفاق‌های ساده و پیش‌پاافتاده‌ی خراب شدن هواپیما و روغن‌گیری و... می‌گوید که انگار اصلاً قرار نیست داستان بخوانید. همه‌چیز حول زندگی عادی او که اتفاقاً برایش کلی هم پیام داشته می‌گذرد، یا در رُمان «بیگانه» هم از زن و شوهر خلبانی حرف می‌زند که با جهان‌های موازی مواجه می‌شوند و می‌فهمند که هر تصمیمی که می‌گیرند، می‌تواند چقدر مسیر زندگی‌شان را عوض کند. در «هیچ راهی دور نیست» هم باز از زبان پرنده‌ها و از طریق همان ادبیات فولکلور درباره نگاه دوباره به تولد حرف می‌زند.

خلاصه اینکه باخ دنیای شیرینی بین کار و شغل نویسندگی‌اش ایجاد کرده است. دقیقاً برخلاف خیلی از نویسندگان و شاعران که همیشه از داشتن یک کار اداری دل‌خسته و افسرده بوده و هستند و کارشان را اجباری و مانع پرورش استعداد واقعی خود (نویسندگی) تلقی می‌کنند.

از غرب تا شرق دور

وقتی از جاناتان مرغ دریایی حرف می‌زنیم و دقت نویسنده‌اش را تحسین می‌کنیم و حتی دیگران را به خواندن این کتاب دعوت می‌کنیم و به نظرمان این کتاب یک هدیه خوب است که می‌شود در این دوره که کتاب‌های پرمغز کم‌پیدا هستند و حتی عده‌ای کتاب نمی‌خوانند دوستی را مهمان ماجرای این پرنده متفاوت کنیم، بسیار حیف است که از ادبیات و داستان‌های خودمان نگوییم؛ مثلاً از اینکه ما «منطق الطیر» داریم و آنجا هم سی مرغ می‌خواهند متفاوت زندگی کنند.

مهم‌تر اینکه در همان آغاز ماجرا هر پرنده‌ای با کلی ادعا و ادا دلیل به ظاهر موجهی می‌آورد تا مبادا پا در آن راه به ظاهر بی‌سروته بگذارد. حتی در بین حکایت‌هایی که عطار می‌گوید، بازهم ماجرای عاشق شدن‌ها و رفتن‌های سخت خیلی خواندنی می‌شوند؛ درست مثل آن شبی که پروانه بزرگ تمام پروانه‌ها را جمع می‌کند و می‌گوید که در دوردست شمعی هست چه کسی حاضر است خود را به آن برساند و خبری برای ما بیاورد. یک پروانه می‌رود و فقط از دور قصر نورانی شده از شمع را می‌بیند و برمی‌گردد و ماجرا را برای بقیه تعریف می‌کند. پروانه بزرگ می‌گوید تو که عاشق نشدی.

جاناتان مرغ دریایی / ۱۱

پروانه دیگری می‌رود و به شمع نزدیک‌تر می‌شود اما بازهم شمع غالب می‌شود و پروانه فقط از حس نزدیک‌تر شدن به شمع می‌گوید تا اینکه پروانه سومی پیش شمع می‌رود و از عشق او بال و پرش در آتش می‌سوزد. دیگر هم باز نمی‌گردد.

او با همین بی‌خبری‌اش صاحب‌خبر می‌شود. غرض اینکه «جاناتان مرغ دریایی» کتاب شیرین و جذابی است. حتی خیلی از نوجوان‌ها و جوان‌های دهه ۷۰ از آن خاطره دارند و شاید هم همین محتوا برای تلاش‌های بیشتر در مسیر زندگی‌شان محرکشان بوده است؛ اما حرف‌های درست و روشن صرفاً در کتاب‌هایی مثل این یا حتی «شازده کوچولو» و امثالهم نیست.

چه بسا به قول دکتر امیرعلی نجومیان، در نشستی که سال گذشته درباره همین کتاب در فرهنگسرای اندیشه داشته و در خبرگزاری مهر منتشر شده است که «در سال ۱۹۷۰ که کتاب به چاپ می‌رسد، پایان یک دهه تأثیر فرهنگ، فلسفه و عرفان شرقی در آمریکاست و آثار زیادی در این دوره شکل می‌گیرد که می‌خواهد این فرهنگ را وارد ادبیات انگلیسی کند. جاناتان مرغ دریایی نیز نمادی از نگاه و بینش آمریکایی به عرفان شرقی برای کمک به زندگی مادی انسان‌هاست و با عرفانی که ما سراغ داریم، بسیار متفاوت است».

پیشکش به:

جاناتان مرغ دریایی راستین،
که درون همگی مان می جوشید.

فصل اول

سپیده‌دم بود و روز دیگری آغاز می‌شد و خورشید با پرتوهای طلایی خود بر پهنه‌ی اقیانوس چشم‌انداز بیکرانی را نمایان می‌ساخت. در یک مایلی ساحل، حضور یک قایق ماهیگیری در دل آب‌های آرام، نویدی پرامید برای دسته‌ای از مرغان دریایی بود تا به‌سوی آن پروبال گشایند و به‌جانب آن رهسپار شوند و سهمی از صید مردان ماهیگیر را به دست آورند.

دوردست‌تر از ساحل و آن‌سوی فوج مرغان دریایی، جاناتان لیوینگستون مرغ دریایی جوان مثل هرروز با شوق پرواز، دل به گستره‌ی بی‌انتهای آسمان سپرد و در اوج صد پای، پاهای پره‌دارش را جمع کرد و منقارش را بالا گرفت و تلاش می‌کرد قوسی تند و دردناک به بال‌هایش بدهد.

چنین قوسی به مفهوم پرواز با سرعت کم بود و اکنون چنان سرعتش را کم کرده بود که نوازش باد را بر چهره‌اش حس می‌کرد. چنان که پهنه اقیانوس، زیر بال‌هایش بی‌حرکت می‌نمود. چشم‌هایش را با تمرکزی عمیق تنگ کرد و با نفسی حبس شده در سینه، سعی کرد قوس بیشتری به بال‌هایش دهد؛ اما ناگهان میان پره‌هایش شکاف افتاد و تعادلش را از دست داد.

می‌دانید که مرغان دریایی هنگام پرواز مکث نمی‌کنند و هرگز، حتی برای لحظه‌ای، بی‌حرکت نمی‌مانند. باز ایستادن از پرواز برای مرغان دریایی زشت و شرم‌آور است.

جاناناتان مرغ دریایی / ۱۵

اما جاناناتان، این مرغ دریایی، بدون شرمساری بار دیگر آرام، قوس تندی به بال‌هایش داد و سرعتش را کمتر و کمتر کرد تا این که توانست بی حرکت بماند و تعادلش را حفظ کند. بله او مرغی عادی نبود.



بیشتر مرغان دریایی، زحمتی بیش از آموختن ساده‌ترین اصول پرواز به خود نمی‌دهند. فقط یاد می‌گیرند چطور از سواحل به سوی غذا پرواز کنند و چطور بازگردند.

برای بسیاری از مرغان، تنها خوردن غذا مهم است، نه پرواز؛ اما برای این مرغ دریایی، پرواز پر ارزش‌تر از غذا بود. جاناناتان لیوینگستون بیش از هر چیز، عاشق پرواز بود.